ان یکون المعنی او خود را گم کرده است والمآل واحد کرار بهر کند • بدر گفت
ای پسر بحیرة این خیال باطل نشاید رون از تربیت ناصحان بر تافتن وراه
بطالت گرفتن وعلما را بضلالت منسوب کردن ودر طلب عالم معصوم
از فواید علم محروم ماندن مثل هجو آن نابینایی که شبی ای می لیلة من اللیالی
در وحل بفتحتین الواو والحاء المهملة الطین اللزج افتاد وگفت ای مسلمانان
چراغ فرا راه من دارید زنی فاجره بشنید وگفت تو که چراغ نه بینی بچراغ
چه بینی ولا یذهب علیک ان ارتباط هذا الکلام بما قبله لیس بواضح فان الشبیه
الذی ذکره بقوله هجو آن نابینا آه لا یخلو عن تکلف کما لا یخفی علی الذوق السلیم بیتین چنین صح
مجلس وحظ کلبة فی نحر الغائب کلبه بضم الکاف الفارسی والباء العربی الدکان
وفان فی الصحاح الفارسی هو الذی یقال له بالترکی الاجق والاول انسب لقوله
بزاز است تا نقد زندهی بضاعتی نستانی وایمنی تا ارادتی بیاری سعادتی
نبری بفتحتین قطعه گفت عالم هذا من قبیل اضافة المصدر الی الفاعل بگوش جان
بشنو • ور نماند بفتح النونین من ماندن یعنی مشابه شدن او من ماندن
بمعنی ماندن علی ما صرح به فی نحر الغائب بگفتنش کردار • ای کردارش
باطلست آنک مدعی گوید • خفته را خفته کی کند بیدار • مرد باید که گیرد اندر
گوش • یعنی پند ونصیحت را او نوشته است بوصل الخفة پند بر دیوار •
حکایت منظومه صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه • بشکست عهد صحبت
اهل طریق را • گفتم میان عالم وعابد چه فرق بود • تا اختیار کردی از آن فریق
صوفیان این فریق دانشمند آن را • گفت آن کلیم خویش بدر می کند
ای بخرد ز موج • وین جهد می کند که بگیرد غریق را • برای تخلیصش حکایت
یکی بر سر راهی مست خفته بود وزمام بکسر الزاء لفظ عربی اختیار از دست

رفته

رفته عابدی بر سر او گذر کرد ودر حالت مستقبح او نظر کرد جوان
مست سر بر آورد وگفت واذا مروا باللغو مروا کراما قال الله تعالی
وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا الی قوله والذین لا یشهدون
الزور واذا مروا باللغو الآیة وعباد الرحمن مبتداء خبره قوله تعالی اولئک
یجزون الغرفة کانه قیل وعباد الرحمن الذین هذه صفاتهم یجزون الغرفة
ای اعلی مواضع الجنة وقیل الغرفة من اسماء الجنة واللغو کل ما ینبغی ان یلغی
ویطرح من قول او فعل والمعنی واذا مروا ای عباد الرحمن باهل اللغو والمشتغلین
به مروا معرضین مکرمین انفسهم عن التوقف علیهم الخوض معهم کذا قرر
فی بعض الکتب بیت اذا رایت انیما فعیل من انم یانم کن ساتر او حلیما •
ای مطمئنة النفس لا یحرکها الغضب بسهولة یا من یقع لغوی لم لا تمر کریما •
ای لا یمشی لا تمر علی کریما وقد قال الله تعالی واذا مروا باللغو مروا کراما
بیت مثاب نهی حاضر من تافتن ای پارسا روی از گنهکار • یعنی یا زاهد
لا تعرض وجهک عن العاصی بخشایندگی درو نظر کن • ای انظر الیه بالترحم
والشفقة اگر من ناجوانمردم بکردار • ای بالعمل السیئ تو برمن چون
جوانمردان گذر کن حکایت طائفه رندان بانگی درویشی بیاء الوحدة بدر
آمدند وسخنان ناسزا گفتند وبزدند وبرنجانیدند شکایت پیش پیر
طریقت بردیعنی به پیشش بردوگفت چنین حالتی روت گفت ای فرزند
خرقه درویشان جامه رضاست هر که درین کسوه تحمل بی مرادی نکند مدعیست
نه درویش بیت دریای فراوان نشود تیره یعنی مکدر نشود بسیل مالکثرة
المجهولة عارف که برنجند تنگ بفتح التاء وضم النون ابست صفوه • بالتخفیف فیکسر
گر گزندت رسد تحمل کن • که بعفو از گناه پاک شوی • ای برادر چو عاقبت خاکست

Copyright King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)